



در زمان امام حسین (ع) ارزشهای جهان اسلام عوض شده بود/ شرایط جهان اسلام در دوره قیام عاشورا

دکتر محمدحسین رجبی دوانی در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر گفت: پیامبر(ص) معیار خواص را از جاهلی به اسلامی تغییر داد. هر جامعه‌ای خواصی دارد که روی افکار عمومی مؤثر هستند و افکار مردم از اینها خط می‌گیرند. متأسفانه بعد از پیامبر(ص) معیار خواص دوباره به حالت جاهلی برگشت.

دکتر محمدحسین رجبی دوانی در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر گفت: پیامبر(ص) معیار خواص را از جاهلی به اسلامی تغییر داد. هر جامعه‌ای خواصی دارد که روی افکار عمومی مؤثر هستند و افکار مردم از اینها خط می‌گیرند. متأسفانه بعد از پیامبر(ص) معیار خواص دوباره به حالت جاهلی برگشت.

به گزارش خبرنگار مهر، حادثه عظیم عاشورا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که عوامل زیادی باعث بروز آن شده و اثرات زیادی هم گذاشته است. در بررسی عوامل زمینه ساز قیام عاشورا به گفتگو با دکتر محمدحسین رجبی دوانی، استاد تاریخ اسلام نشستیم که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم؛

***در مورد واقعه عاشورا بحثهای کلیشهای زیادی انجام و نگاه‌های محدودی شکل گرفته، به نظر می‌رسد که نمای کلی از عاشورا وجود ندارد، وسعت دید کمتر است و انگار ما اصطلاحاً «زوم» کرده‌ایم روی خود وقایع کربلا و نمی‌توانیم فراختر نگاه کنیم، مثلاً اینکه جهان اسلام در زمان امام حسین(ع) چه شرایطی داشته و وقتی امام حسین(ع) قیام کرد مثلاً در ایران و شام و مصر چه وضعی بوده است؟ انگار ما واقعه کربلا را به داستان شهادت امام حسین(ع) و یارانش و صرف تقابل با حکومت اموی تقلیل می‌دهیم، اما بهتر است درباره شرایط آن روز جهان اسلام و شرایط سایر نقاط در جهان اسلام بیشتر بدانیم.**

بله! باید افراد و قشر مؤثر در تحولات سیاسی - اجتماعی و نگاه آنها به مسائل را بررسی کنیم و در مرحله بعد عموم جامعه و دارالاسلام را. تصمیم گیرندگان در آن دوره عرب را بر عجم برتری می‌دادند. عرب حرف اول را در دوره اموی در عالم اسلام می‌زد، آن هم با قید برتری قریش بر کل عرب‌ها. اصلاً این دیدگاه عجیب است. قریش را کاملاً برتر تلقی می‌کردند. تا قبل از روی کار آمدن معاویه به خلیفه می‌گفتند خلیفه رسول الله، به ابوبکر و عثمان و امیرالمؤمنین(ع) و حتی در دوره کوتاه امام حسن (ع) مردم وقتی آنها را خطاب می‌کردند آنها را «خلیفه پیامبر» می‌خواندند، اما معاویه وقتی بر عالم اسلام مستولی شد با به کار بردن چند مولفه که یکی خرج کردن پولهای کلان و رشوه‌ها برای به دست آوردن دلها بود، و دوم خریدن گروهی از فقها و مفسرین و محدثین برای جعل حدیث و توجیه و مشروعیت بخشیدن به خلافت خود، به این وسیله فضایی را فراهم کرد که در بیست سالی که از صلح امام حسن (ع) تا مرگ معاویه طول کشید چنان توانست اوضاع را تحت کنترل و در جهت هواهای نفسانی خودش پیش ببرد که دیگر قائل به «خلیفه رسول الله» نبود و به او می‌گفتند «خلیفه الله»، یعنی جانشین خدا روی زمین، لذا وقتی او به هلاکت رسید و یزید روی کار آمد و مردم در مسجد بلند شدند که با او بیعت کنند، گفتند ما تو را خلیفه خدا روی زمین می‌دانیم! اصلاً اینطور جا افتاده بود و طبیعی است که اطاعت از خلیفه خدا هم کاملاً لازم بود.

تصمیم گیرندگان در آن دوره عرب را بر عجم برتری می‌دادند. عرب حرف اول را در دوره اموی در عالم اسلام می‌زد، آن هم با قید برتری قریش بر کل عرب‌ها.

معاویه حدود ۱۵ سال در زمان خلیفه دوم و سوم در شام حکومت داشت، اما وقتی امیرالمؤمنین(ع) سر کار می‌آید فوراً فرمان عزلش را صادر کرد. البته معاویه قانع بود که حضرت او را نگه دارد و فقط شام را داشته باشد ولی حضرت فرمود یک روز هم نمی‌خواهم و نمی‌گذارم که او آنجا باشد. وقتی که امیرالمؤمنین(ع) به شهادت رسید و امام مجتبی(ع) با خیانت مردم مواجه شد معاویه ادعای کل عالم اسلام را کرد و حاکم شد. خیلی بدبختی و شقاوت است که فرزند احزاب و کسی که مهدورالدم بود به جای رسول خدا(ص)، رهبر کل عالم اسلام می‌شود.

معاویه از نظر تبلیغاتی توانست کارش را پیش ببرد که در مورد آن توضیح دادم؛ به وسیله خرج کردن پولهای فراوان و به کار گرفتن علما و محدثین خائن، حتی توانست روی خوارج هم اثر بگذارد. آنها در آغاز معاویه را همانند امیرالمؤمنین (ع) - نعوذ بالله و بلاتشبیه - کافر می‌دانستند و می‌گفتند او هم باید از بین برود. اما معاویه چنان رفتار کرد که خوارج هم به نوعی مدافعان او شدند! شمر اصلاً از خوارج بود اما مدافع سرسخت حاکمیت اموی شد. در روز عاشورا هم ما نقل‌هایی داریم که تعدادی از خوارج آمده‌اند در راه یزید و تثبیت خلافت او با امام حسین(ع) جنگیدند. وقتی معاویه توانست حتی خوارج را با خود همراه کند بقیه عالم اسلام معلوم است که وضعشان چگونه است.

معاویه فرقه‌ای را هم به وجود آورد بنام «مرجئه» که توجیه گر وضع موجود بودند و می‌گفتند ما چه کار داریم که چه کسی مؤمن و چه کسی کافر است. خداوند روز قیامت می‌داند که با اینها چه کار کند. خواست خدا بوده که این شرایط پیش بیاید و ما فقط وظیفه داریم که وضع موجود را تحمل کنیم.

تا قبل از روی کار آمدن معاویه به خلیفه می‌گفتند خلیفه رسول الله، به ابوبکر و عثمان و امیرالمؤمنین(ع) و حتی در دوره کوتاه امام حسن (ع) مردم وقتی آنها را خطاب می‌کردند آنها را «خلیفه پیامبر» می‌خواندند، اما معاویه دیگر قائل به «خلیفه رسول الله» نبود و به او می‌گفتند «خلیفه الله»، یعنی جانشین خدا روی زمین. پس عربها به خودشان این را قبولانده بودند که معاویه و بعد یزید خلیفه خدا روی زمین هستند و باید آنها را قبول کرد. اما غیرعرب‌ها در مناطق مختلف مثل ایران که مثال زدید، در

اکثر نقاط هنوز زرتشتی بودند و جاهایی هم اگر مسلمان شده‌اند تابع مذهب حاکم‌اند. اول بار شیعه در سال ۸۰ هجری یعنی حدود ۲۰ سال بعد از واقعه کربلا در ایران شکل گرفت. البته اگر از حق نگذریم، گزارشی هم داریم که هر چند محدود است و جزئیاتش ذکر نشده، اما حاکی است که مردم سیستان به محض رسیدن خبر فاجعه کربلا به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کردند که این خبر بسیار ارزشمند است، چون با فاصله کوتاهی که شاید یکی - دو ماه از واقعه کربلا بوده این اتفاق افتاد. حال آنکه توابعین در سال ۶۵ و ۶۶ قیام می‌کنند اما سیستانی‌ها در همان سال ۶۱ قیام کردند و عباد بن زیاد که برادر عبیدالله بن زیاد و حاکم سیستان بود را بیرون کردند.

همان طور که عرض شد در بقیه مناطق، ایرانی‌ها اکثراً هنوز زرتشتی بودند، حتی آنهایی که مسلمان شده بودند آمدند در مناطقی که عرب‌ها نشستند ساکن می‌شدند، مثل کوفه و بصره. منتها با اینها معامله شهروند درجه دوم شده بود و برایشان جا انداخته بودند که در مسائل سیاسی - اجتماعی حق دخالت ندارید و اینها اصلاً به شما نیامده است. ایرانی‌ها هم این را پذیرفته بودند. موقع قیام امام حسین(ع) تعداد زیادی ایرانی در کوفه بودند اما چون فضای حاکم این بود که مسائل سیاسی فقط حق عرب است آنها هم وارد موضوع نمی‌شدند.

وقتی که امیرالمؤمنین(ع) بعد از جنگ جمل کوفه را مرکز خلافت قرار داد گزارش‌هایی داریم از استقبال گسترده ایرانی‌های مسلمان کوفه از امیرالمؤمنین(ع). امیرالمؤمنین(ع) تبعیض‌هایی را که خلفای پیشین درباره ایرانی‌ها اعمال کرده بودند را برداشتند و آنها را با عرب‌ها برابر کردند. یکی از دلایل مهم دشمنی عرب‌ها با امیرالمؤمنین(ع) همین بود که می‌گفتند تو ایرانی‌ها را بال و پر دادی و حق ما را گرفتی و به آن‌ها می‌دهی، حتی بعضی معتقدند حضرت، ایرانی‌ها را بر عرب‌ها ترجیح می‌داد. حضرت که تبعیض قائل نمی‌شد، اما چون ایرانی‌ها بهتر عمل می‌کردند به آنها توجه بیشتری نشان می‌داد.

***با علم به اینکه ایرانی‌ها خلافت امیرالمؤمنین(ع) را در کوفه تجربه کردند و تبعیض‌ها را حضرت از آنها برداشته بود و امام حسین(ع) را هم کنار پدر بزرگوارش دیده بودند، وقتی آن موج دعوت از امام حسین(ع) شکل می‌گیرد چرا وارد عمل نمی‌شوند؟!**

اول بار شیعه در سال ۸۰ هجری یعنی حدود ۲۰ سال بعد از واقعه کربلا در ایران شکل گرفت. البته گزارشی هم داریم که مردم سیستان به محض رسیدن خبر فاجعه کربلا به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کردند. توجیهی که بنده در مورد این مسأله دارم این است که بعد از صلح امام حسن(ع)، معاویه به شدت ایرانی‌های عراق و به خصوص کوفه را سرکوب کرد و اصلاً قصد قتل عام آنها را داشت. احنف بن قیس که یکی از اشراف بصره بود مانع شد و گفت که اینها را تبعید کن. بسیاری از ایرانی‌ها را به مرز شام تبعید کردند که اگر رومی‌ها غافلگیرانه به مرزهای اسلام حمله کردند اول تلفات همین ایرانی‌ها باشند. این طوری با این‌ها رفتار شد ولی با این حال حضور داشتند، شما می‌بینید غلام عمر بن سعد، ایرانی است، غلام عبیدالله که اسمش مهران بود ایرانی است، غلام شمر که اسمش رستم بود ایرانی است و غلام هم البته وظیفه‌اش تبعیت از مولا و حسابش جداست، اما اینکه بقیه ایرانی‌های مقیم کوفه چرا وارد عمل نشدند اینجای سؤال برای بنده هم هست و تصور این است که معاویه چنان این‌ها را قلع و قمع کرد و از اعتبار انداخت که نمی‌توانند در این قضایا سربلند کنند و وارد عمل شوند.

یک نکته‌ای را هم از مرحوم علامه شمس الدین که معاون امام موسی صدر در مجلس اعلای شیعیان لبنان بود بگویم. بُعد سیاسی ایشان جلوه کرده اما حداقل من دو کتاب از ایشان دیده‌ام که بسیار عالمانه و عجیب است. یک کتابی بنام «انصارالحسین(ع)» دارد که در آن نقلی آمده که حتی در منابع قدیم ندیده‌ام و هنوز هم پیدا نکرده‌ام که سندش چیست. اما ایشان محقق بزرگی است و همین طور بدون سند و مدرک صحبت نمی‌کند. می‌گوید گروهی از موالی یعنی ایرانی‌های مسلمان قصد داشتند از فرات بگذرند و به یاری امام حسین(ع) بیایند که عمر سعد چهارصد نفر - اگر اشتباه نکنم - نیرویی را که فرستاده بود جلوی پیوستن قبیله بنی اسد به امام حسین(ع) را بگیرند به مقابله آنها فرستاد. حبیب بن مظاهر رفته بود که از بنی اسد که در غاصریه بودند دعوت کند تا به یاری امام بیایند، اما یک نفر این خبر را لو داد و عمر سعد هم چهارصد نفر را به جنگ آنها فرستاد و زد و خورد کردند و بنی اسد هم عقب نشستند. همین چهارصد نفر را فرستاد تا جلوی عبور ایرانی‌ها از فرات را بگیرند. این نقل جالبی است که باید بررسی کنیم که چرا در منابع - آن مقداری که من دیده‌ام - نیامده است و اینها غیر از ۵۰۰ نفری بودند که به فرمان عمرو بن حجاج شریعه فرات را بر روی امام حسین(ع) بسته بودند.

***شرایط سایر نقاط عالم اسلام چگونه بود؟**

مصر در زمان حاکمیت معاویه، دربست در کنترل عثمانی‌های آنجا بود. در زمان امیرالمؤمنین(ع) وقتی که حضرت محمد بن ابی بکر را فرمانروای مصر کردند جریان عثمانی ساکن در مصر به مخالفت برخاستند و فتنه کردند، اینها با شام در ارتباط بودند. معاویه وقتی عمروعاص را بعد از جنگ صفین با لشکری به مصر فرستاد همین عثمانی‌ها ستون پنجمی شدند که از پشت سر جبهه‌ای علیه محمد بن ابی بکر باز کردند و باعث شکست و شهادت او شدند و مصر تجزیه شد، لذا مصر در اختیار عثمانی‌ها بود و در زمان امیرالمؤمنین(ع) هم آنجا نفوذ داشتند تا چه رسد به زمانی که معاویه بر کل عالم اسلام حاکم شد، بنابراین دیگر انتظاری از مصر و شمال آفریقا نیست.

تنها یمن باقی می‌ماند که از مناطق مهم است. تصور من این است که با جنایتی که معاویه در اواخر خلافت امیرالمؤمنین(ع) در یمن پدید آورد چنان ضربه‌ای به پیروان امیرالمؤمنین(ع) وارد کرد که دیگر انتظاری از یمن هم نیست. بُسر بن ابی ارمطه، فرمانده جنایتکاری را فرستاد که به یمن حمله کرد، در حالی که امیرالمؤمنین(ع) در قید حیات بود، با همکاری و راهنمایی عثمانی پلیدی با عنوان وائل بن حجر حضرمی، که از اشراف یمن اما ساکن کوفه بود. (حالا نمی‌دانیم زد و بندی کرده بودند با معاویه یا اتفاقی بوده. وائل بن حجر از امیرالمؤمنین(ع) اجازه گرفت و گفت من مدتهاست به وطنم سر نزده‌ام بگذارید بروم و

حضرت هم اجازه داد. حضور او مصادف است با هجوم بُسر بن ابی ارقطه. با راهنمایی وائل، بُسر شیعه‌ها و هواداران حضرت را در یمن شناسایی کرد و بالغ بر سی هزار را کشت و زنان و دختران آن‌ها را به اسارت گرفت و در شام و سر و پاهای آنها را برهنه کرد و در معرض فروش گذاشت. چنان امیرالمؤمنین(ع) با شنیدن این فاجعه تکان خورد که تا موقع شهادتش، که زمان زیادی نبود، در قنوت نمازش مرتب بُسر و معاویه و عمروعاص را لعنت می‌کرد.

به هر صورت یمن چنین ضربه‌ای خورده بود و انتظاری هم از یمن هم نیست که اقدامی در یاری امام حسین (ع) انجام دهد، به خصوص اینکه یمن نزدیک به مکه بود و امام حسین(ع) هم چهار ماه و چند روز در مکه حضور داشت، هر روز مردم را آگاهی می‌داد، هشدار می‌داد، راجع به این وضعیت که با حاکمیت یزید، اسلام و دین آنها و دنیا و آخرتشان تهدید می‌شود. قطعا بسیاری از یمنی‌ها برای زیارت به آنجا آمده‌اند و امام را دیده‌اند و اگر می‌خواستند اقدام یا حرکتی کنند می‌کردند، اما آن طرز تفکری که عرض کردم حاکم شده بود نمی‌گذارد. امام حرکتش را از مدینه آغاز کرد گفت «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید» و یک نفر هم ایشان را همراهی نکرد! چهار ماه و چند روز در مکه هستند و اهل مکه و زائرین را هشدار می‌دهند، زائران و حجاج پیش امام حسین(ع) می‌آمدند، حتی حدیث پیامبر از او می‌خواهند به عنوان نوه پیامبر، حضرت هم ضمن بیان حدیث هشدارها را می‌داد اما حاضر به همراهی ایشان نشدند، البته باید دقت کرد، خلفای جائر چنان بر ضد اهل بیت(ع) جوسازی کرده بودند و عملیات روانی سنگین داشتند، اینها که هیچ، حتی خویشان امام حسین(ع) هم ایشان را درست یاری نکردند. شما ببینید، بنی هاشم خویشان امام هستند. این‌ها همه شان، چه روی تعصب قومی چه روی اعتقاد، امیرالمؤمنین (ع) را امام بر حق می‌دانستند و بعد فرزندان او را، ولی امام حسین (ع) وقتی می‌خواهد حرکت کند فقط ۱۷ نفر از بنی هاشم با اوست. آن ۱۷ تا هم همه از نسل ابوطالب هستند و از دیگر عموهای پیامبر هیچ کس نیست.

در زیارت عاشورای غیرمعروفه که زیارت بسیار بافضیلتی است و متأسفانه ما سراغش نمی‌رویم، شاید هم به خاطر آن عبارت‌های تند و کوبنده‌اش هست که غیرمعروفه خوانده شده، البته توصیه شده کسانی که شغل مهمی دارند این زیارت را بخوانند، در سلام به شهدای کربلا می‌گوید «السلام علی الشهداء من وُلد امیرالمؤمنین(ع)»، «السلام علی الشهداء من وُلد جعفر و عقیل» یعنی آن شهدای خویشاوند امام حسین(ع) یا از نسل امیرالمؤمنین(ع) هستند یا از نسل جعفر و عقیل، آن هم نه همه‌شان، بعضیشان. همه‌شان نیامدند. عبدالله بن جعفر نمی‌آید، محمد حنفیه نمی‌آید، زید بن حسن، پسر بزرگ امام حسن (ع) هم نمی‌آید. خیلی‌ها نیامدند.

*این بیشتر به خاطر ترس بوده یا بی‌تفاوتی؟

امام حسین (ع) وقتی می‌خواست از مدینه بیرون بیاید نامه‌ای نوشت، به کل بنی هاشم، و فرمود: هر کس از شما در این سفر با من همراه و ملحق شود به شهادت می‌رسد و هر کس بماند روی فتح و پیروزی و رستگاری را نخواهد دید. این خیلی حرف بزرگی است، یعنی بنی هاشم در یاری امام حسین (ع) کوتاهی کردند. عملیات روانی و جنگی که علیه حقیقت اهل بیت(علیهم السلام) صورت گرفته بود به گونه‌ای شد که حتی خود امیرالمؤمنین(ع) چندان به غدیر استناد نمی‌کند، یعنی ولایت حضرت دیگر موضوعیت ندارد و ولایت اهل بیت(ع) مطرح نیست، لذا عبدالله بن جعفر به عنوان پسرعمو دلسوز امام حسین(ع) هست اما آن قدر ایمان و باور به درایت حضرت ندارد که نباید امام زمان را تنها گذاشت و خیلی‌ها نمی‌آیند. نمی‌آیند که هیچ، به قول مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) تردیدافکنی‌هایی هم می‌کنند و می‌گویند: آقا نرو به طرف کوفه، خطرناک است، مگر ندیدی با پدر و برادرت چه کردند؟ اینها که در اراده امام حسین(ع) تأثیر نمی‌گذاشت، اما شاید چند نفر دیگر که می‌خواستند همراه شوند وقتی می‌بینند پسرعمو و برادرش مانع می‌شوند و می‌گویند خطرناک است و بی‌فایده است و می‌گویند نرو، آنها را هم از همراهی با امام حسین(ع) باز می‌دارد. چه بسا همین کارهایی که عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه و عبدالله بن عباس کردند باعث شد که بنی هاشم احساس کردند که بیهوده است که با امام حسین(ع) بروند.

امام حسین (ع) وقتی می‌خواست از مدینه بیرون بیاید نامه‌ای نوشت، به کل بنی هاشم، و فرمود: هر کس از شما در این سفر با من همراه و ملحق شود به شهادت می‌رسد و هر کس بماند روی فتح و پیروزی و رستگاری را نخواهد دید. این خیلی حرف بزرگی است، یعنی بنی هاشم در یاری امام حسین (ع) کوتاهی کردند، اگر بخواهیم ببینیم بنی هاشم چه موقعیتی داشتند می‌توانیم به آغاز بعثت پیامبر(ص) نگاه کنیم. وقتی حضرت بنی هاشم را جمع کردند و دعوت خود را با «و انذر عشیرتک الاقربین» شروع کرد ۴۰ نفر از عموها و عموزاده‌های خود را دعوت کردند. این ۴۰ نفر در هفتاد و چند سال بعد که امام حسین(ع) می‌خواهد قیام کند باید طایفه بزرگی باشند، اما فقط ۱۷ نفر از آنها حاضر می‌شوند! فضا این قدر ملتهب و ضد اهل بیت(ع) است. وقتی خویشاوندان نزدیک امام نمی‌آیند انتظاری از دیگران نمی‌توان داشت.

جالب اینجاست که وقتی پیامبر(ص) در شعب ابیطالب تحریم شدند، می‌دانید که تحریم بنی هاشم بود نه مسلمانان، تا بنی هاشم پیامبر(ص) را از پشتوانه خویشاوندی محروم کنند، مسلمانان بنی هاشم که هیچ، مشرکان بنی هاشم، غیر از ابولهب و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، همه پشت سر پیامبر(ص) موضع گرفتند و مشرکانشان هم در آن تحریم پا به پای پیامبر تحریم شدند. به خاطر عرق خویشاوندی آمدند ولی در زمان امام حسین(ع) این عرق را هم نمی‌توان مشاهده کرد. آنجا مشرک بودند و عرق خویشاوندیشان باعث شد که ببینند، اما اینجا همه مسلمان هستند و نمی‌آیند. واقعا شگفت است. وقتی خود بنی هاشم این طور کوتاهی کردند از دیگران چه توقعی می‌توان داشت؟!

***این عملیات روانی چه سازوکاری داشته و فحواش چه بوده که این قدر در بین خویشان امام حسین(ع) هم مؤثر بوده است؟**
مثلا بحث سیاست گریزی بوده یا توهین‌هایی که به امیرالمؤمنین(ع) می‌شد که آن هم طبیعتا نباید در خویشاوندانشان تأثیری می‌گذاشت؟

نه! بحث توهین‌ها نبوده، اما مسئله این است که بحث تعیین خدا و معرفی توسط پیامبر(ص) اصلاً مطرح نیست. وقتی امیرالمؤمنین(ع) به خلافت رسیدند جز یکی - دو بار که یاد حدیث غدیر کردند، آن هم به این صورت که چه کسی در غدیر حاضر بود و این سخن پیامبر(ص) را شنید که فرمودند «من کنت مولا فلهذا علی مولا» هر کس بوده بلند شود و شهادت دهد، عده‌ای با اینکه بودند اما بلند نشدند و شهادت ندادند، حضرت غیر از این مورد، اصلاً به غدیر اشاره نمی‌کند چون دیگر موضوعیت ندارد و اصلاً مطرح نیست. اگر غدیر را قبول داشتند که آن خلفا را نمی‌پذیرفتند و آن اتفاقات نمی‌افتاد.

خلفا برای مردم مقدس شده بودند که امیرالمؤمنین(ع) هم که خلیفه شده بود باید همان جایگاه را داشته باشد اما برای ایشان این جایگاه را قائل نبودند. امیرالمؤمنین(ع) را اطاعت نمی‌کردند در حالی که بدعت‌های خلفای پیشین را قبول می‌کردند. حضرت حتی نتوانست بدعت‌های آنها را از بین ببرد. دست به سینه گرفتن در نماز و حذف کردن «حی علی خیرالعمل» از اذان را هم نتوانست برگرداند. در روایات آمده که حضرت داد می‌زد که پیامبر از سوی خدا «حی علی خیرالعمل» را در اذان آورده و خلیفه دوم حق نداشت آن را بردارد، اما مردم گوش نمی‌دادند و حضرت وقتی دید نمی‌پذیرند دیگر رها کرد. این تازه در زمانی است که حضرت خلیفه است و قدرت را در اختیار دارد، اما قادر نبودند با بدعت‌های آنها مقابله کند تا چه رسد به وقتی که امام حسین(ع) می‌خواست قیام کند جو بسیار خراب شده بود.

نکته جالبی است که امیرالمؤمنین(ع) خلیفه بعد از خود را به جامعه معرفی نکردند، اما امام سوم و چهارم را برای شیعیان معرفی کردند، اما اکثریت مردم اصلاً شیعه نبودند که بپذیرند. حضرت مثل ابوبکر نیامد بگوید که عمر جانشین من است، یا مثل عمر شورایی تشکیل دهد، یا مثل عثمان که بنا بود شوهر خواهرش، عبدالرحمن بن عوف را جانشین خود کند و نامه‌ای هم در این باره نوشت اما قضیه لو رفت. امیرالمؤمنین(ع) هیچ کدام از این کارها را انجام نداد، اصلاً هیچ اقدامی راجع به خلافت بعد از خود انجام ندادند، چون وقتی غدیر را قبول ندارند و آن جایگاه را برای اهل بیت(ع) قبول نداشتند حضرت احساس کردند لزومی ندارد که بخواهند امام مجتبی(ع) را تعیین کنند. خود مردم بودند که بعد از شهادت امیرالمؤمنین(ع) امام حسن(ع) را آوردند و با ایشان بیعت کردند.

پیامبر(ص) معیار خواص را از جاهلی به اسلامی تغییر داد. هر جامعه‌ای خواصی دارد که روی افکار عمومی مؤثر هستند و افکار مردم از اینها خط می‌گیرند، این گریزنپذیر است و همه جوامع این را دارند اما بسته به فرهنگ جوامع، معیارها و مولفه‌های خواص فرق می‌کند. در عرب رؤسای قبیله، شیوخ قبایل، افراد بخشنده و افراد شجاع، افراد سخنور و خطیب و شاعران مورد توجه بودند. اسلام آمد که معیارها را عوض کند و ببرد روی صداقت، تقوا، اخلاص و ایمان، لذا روی معیارهای پیامبر(ص)، سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و... خواص می‌شوند. وقتی معاویه برای جنگ با عراق حرکت کرد، امام حسن(ع) در مقام دفاع بود. در جنگ صفین امیرالمؤمنین(ع) بود که رفت تا حاکم یاغی و سرکش را سرکوب کند، ولی امام حسن مجتبی(ع) در ابتدا با معاویه کاری نداشت و این معاویه است که دید اگر امام مجتبی(ع) فرصت پیدا کند هرچه او رشته است را پنبه خواهد کرد. به همیت خاطر بود که خود او لشکر کشید. وقتی خبر رسید که وارد عراق شده است، از فرات گذشته و از پل منوج در شهر مسکن فرود آمده، امام حسن(ع) دستور داد که برای جنگ آماده شوید. مردم هم فکر کردند که دوباره مثل زمان امیرالمؤمنین(ع) جنگ داخلی خواهد شد و بر فرض که پیروز هم شوند غنیمتی هم درکار نخواهد بود، پس برای چه بروند؟ بنابراین مردم با این استدلال آن قدر امام حسن(ع) را بی‌پاسخ گذاشتند که عدی بن حاتم طایی بلند شد و به شدت آنها را سرزنش کرد که شما در موقع شعار دادن زبان درازی دارید ولی الان مثل موش در سوراخ قائم شده‌اید. این پسر پیغمبرتان است، خلیفه‌ای است که خودتان انتخاب کرده‌اید، و از او حقوق می‌گیرید که به دستور او به جنگ بروید، اما جواب نمی‌دهید؟! یک فضایی فراهم کرد که عده‌ای آمدند، اما بی‌انگیزه.

وقتی هم امام حسن(ع) آمد تا تصفیه‌ای در سپاهش انجام دهد و آنهایی که بی‌انگیزه هستند یا انگیزه‌های بی‌خودی دارند را بیرون کند نگذاشتند حرف امام تمام شود و ریختند لشکر امام را به هم زدند و امام هم مجروح شد. معاویه وقتی از طریق جاسوسانش متوجه ماجرا شد نامه‌ای فرستاد که این فرماندهان تو هستند که به من نامه نوشته‌اند، حتی نامه‌های آنها را هم ضمیمه کرد، که حسن[ع] را زنده یا مرده به تو تحویل بدهیم. آن وقت امام با آنها اتمام حجت کرد که اگر مرگ با عزت و رضای خدا را می‌خواهید پیشنهاد صلح او را نادیده می‌گیرم و به مقابله برویم، اما اگر دنیا و باقی ماندن در دنیا را ترجیح می‌دهید پیشنهاد صلح او را بپذیرم که همه فریاد زدند؛ دنیا، دنیا، باقی ماندن در دنیا! این طور جو فاسد شده بود. لذا امام حسن(ع) صلح را پذیرفت. حاکمیت معاویه برایشان نعمت بود. معاویه فتوحات را از سر گرفت و اینها دوباره توانستند غنیمت بگیرند، زن و بچه‌ها را اسیر کنند.

حالا که امام حسین(ع) قیام می‌کند حتی اگر پیروز هم شوند باز هم چیزی در میان نیست، ظاهر را این طور می‌دیدند. یزید به عبیدالله سپرده بود که پول کلانی بین رؤسا و اشراف قبایل پخش کن، اگر درست خاطر من باشد چهار هزار دینار طلا و دویست هزار دینار نقره بود. عبیدالله تنها همراه با ۵۰ نفر بود، اما مسلم بن عقیل حداقل با ۴ هزار نفر قیام کرد، اما عبیدالله توانست با همین پولها و رشوه‌ها از پس مسلم بربیاید. نه تنها راحت بیعتشان را شکستند، بلکه به جنگ مسلم رفتند، مسلم را کشتند و بعد همان‌ها آمدند در کربلا و آن فاجعه را پدید آوردند.

***همان طور که گفتید خصلت جهاد مسلمانان صدر و اعراب، رسیدن به غنائم و امتیاز بود انگار همین هم روح اسلام را کنار زد و مسلمان‌ها دغدغه‌هایشان مادی شد. فتوحات هم ظاهرش اسلامی بود اما انگار محتوایش کسب غنائم بود. حضرت علی(ع) هم علی الظاهر سکوت کرده‌اند و دارند نظاره می‌کنند که در همین زمان هم معاویه تثبیت می‌شود و احتمالاً بی‌خبر هم نبودند از شروع تبلیغات روانی تا زمان حکومت خودشان به شدت درگیر فتنه‌ها می‌شوند، سؤال این است که امیرالمؤمنین(ع) چه**

تمهیدی برای ممانعت از رسیدن مسلمان‌ها به این نقطه داشته‌اند؟

امیرالمؤمنین(ع) تا آنجایی که توانست راه درست را نشان داد. ایشان با عملکردی که نسبت به بیت المال داشت سعی در اصلاح امور داشت. باید اشاره کنم اگرچه امیرالمؤمنین(ع) فتوحات را متوقف کرد اما تصورمان نباید این باشد که چون حضرت به بیت المال حساس بوده پس - نعوذبالله - خیلی دست تنگی داشته و بذل و بخششی نداشته‌اند. نه، به جایش حضرت حسابی بذل و بخشش داشت. حضرت روش فتوحات را قبول نداشت نه اینکه مردم نباید به رفاه برسند. پیش از جنگ جمل است که حضرت چون می‌دانستند که این جنگ‌های داخلی است و مردم نمی‌توانند از مسلمان باغی غنیمت بگیرند و زن و بچه‌شان را اسیر بگیرند، با وجود اینکه حقوق نظامی‌ها هم خوب بود اما آن را دوبرابر کرد. چند ده هزار نفر نیروی نظامی را حقوقشان را پیشاپیش دوبرابر کرد، که اگر آن فتوحات نیست از قبل جبران شده باشد. حضرت رانته‌ها را هم از بیت المال حذف کرد، چیزی را هم که در جیب خودش نگذاشت، و به بچه‌هایش نداد، همه را به توده‌های مردم داد.

وقتی مردم ارزش‌هایشان عوض شد، نگاهشان به اشراف و خواص قبیله‌ها بود، اینها از سیاستهای حضرت متضرر شده بودند و با حضرت مشکل داشتند، توده‌های قبایل از سیاستهای حضرت بهره‌مند شدند اما به جای اینکه بیایند به طرف حضرت باز به سمت اشراف و بزرگان رفتند. اینکه مقام معظم رهبری روی نقش خواص و بصیرت تأکید دارند به خاطر همین است.

پیامبر(ص) معیار خواص را از جاهلی به اسلامی تغییر داد. هر جامعه‌ای خواصی دارد که روی افکار عمومی مؤثر هستند و افکار مردم از اینها خط می‌گیرند، این گریزناپذیر است و همه جوامع این را دارند اما بسته به فرهنگ جوامع، معیارها و مولفه‌های خواص فرق می‌کند. در عرب رؤسای قبیله، شیوخ قبایل، افراد بخشنده و افراد شجاع، افراد سخنور و خطیب و شاعران مورد توجه بودند. اسلام آمد که معیارها را عوض کند و ببرد روی صداقت، تقوا، اخلاص و ایمان، لذا روی معیارهای پیامبر(ص)، سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و... خواص می‌شوند، اما با معیارهای جاهلی ابوسفیان‌ها و عبدالرحمن بن عوف‌ها و سعد ابن ابی وقاص‌ها و اینها که از روسای قبایل بودند خواص می‌شوند. متأسفانه بعد از پیامبر(ص) معیار خواص دوباره به حالت جاهلی برگشت. سقیفه را چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ رؤسای قبایل هستند. در سقیفه هیچ کس با معیارهای اسلامی حضور ندارد. اصلاً نمی‌خواهند، چون اگر بودند که نمی‌گذاشتند سقیفه شکل بگیرد.

در زمان امیرالمؤمنین(ع)، حضرت دیدند که اینها را نمی‌توان عوض کرد و آمد بعضی رؤس را عوض کند. من این نقد بزرگ را به شخص بزرگی مثل حُجر بن عدی دارم. در زمانی که امیرالمؤمنین(ع) خلیفه است، بخش اعظم مردم کوفه را یمنی‌ها تشکیل می‌دهند. رئیس یمنی‌ها اشعث بن قیس کندی است. این ملعون، یکی از معصومین(علیهم السلام) می‌فرماید مثل اشعث در عهد امیرالمؤمنین(ع) همچون عبدالله بن ابی در عصر پیامبر(ص) بلکه بدتر است، اما خود یمنی‌ها او را قبول دارند و امیرالمؤمنین(ع) که می‌خواهد او را تغییر دهد نمی‌تواند بگوید او را که از اشراف شماست رها کنید و مثلاً فردی مثل اویس قرنی که او هم یمنی است، اما آدم متدین و متشرعی است، رئیس شما باشد. باید کسی هم وزن اشعث را می‌گذاشت در رأس یمنی‌ها، که آدم درستی باشد. حضرت خواست حُجر را قرار دهد که متأسفانه حُجر نپذیرفت. ظاهراً هم این است که روی اعتقاد به امیرالمؤمنین(ع) نپذیرفت و اینکه می‌دانست اشعث چه کینه‌ای نسبت به ایشان دارد، گفت: تا وقتی که اشعث به عنوان یک کندی زنده است من حاضر نیستم ریاست یمنی‌ها و قبیله‌کنده را قبول کنم. اما او باید دستور امیرالمؤمنین(ع) را اجرا می‌کرد که اگر پذیرفته بود یمنی‌ها هم نمی‌توانستند اشکال کنند که اشعث را برداشتی و حُجر را جایش گذاشتی، حُجر چه بسا بالاتر هم هست و هر دو هم از کنده هستند و کندی‌اند. به هر حال حضرت این تصمیم را داشت ولی حُجر همراهی نکرد و کار امیرالمؤمنین(ع) نگرفت.

*تحلیل شخصی شما چیست که حُجر این پیشنهاد را قبول نکرد؛ سستی کرده یا مثلاً ترسی داشته یا فکر می‌کرد اصلاً فایده‌ای ندارد؟

حُجر بن عدی می‌دانست که اشعث کینه دارد، اما برداشت سطحی کرد و گفت تا اشعث زنده است من حاضر نیستم قبول کنم. این بخش از قضیه را نمی‌دید که حضرت اصلاً برای اینکه موقعیت ضربه زدن را از اشعث بگیرد این دستور را داده است، حتی شب ضربه خوردن حضرت، ابن ملجم داشت در مسجد با اشعث نجوا می‌کرد و حُجر چون می‌دانست که اشعث دشمن حضرت است گوش داد تا ببیند اینها چه می‌گویند؟ دید که اشعث به ابن ملجم می‌گوید زود در کار خودت شتاب کن پیش از اینکه صبح تو را رسوا کند. همانجا برداشت کرد که این‌ها قصد سوء به امیرالمؤمنین(ع) دارند. برگشت گفت: ای اعدا، چون اشعث یک چشمی بود، می‌خواهی علی(ع) را صدمه بزنی؟ من نمی‌گذارم! همان جا بلند شد رفت خانه حضرت، منتها ایشان رفته بود به خانه دخترش ام کلثوم و حُجر موقعی به مسجد رسید که حضرت ضربه خورده بود. حُجر آدم معتقدی است منتها تحلیل به جایی ندارد. همین حُجر است که بعد از صلح امام حسن(ع) به ایشان توهین می‌کند و می‌گوید: ای کاش پیش از این هم تو مرده بودی و هم ما که تو با پذیرش صلح ما را از عدل به ظلم انداختی! در عین اینکه یک شیعه خالص است تحلیل درست و به جایی ندارد. جاننش را هم آخر سر به خاطر حضرت داد و امیرالمؤمنین(ع) پیش از این فرموده بود که «لا حرمک الله الشهادة یا حُجر» یعنی خدا شهادت را بر تو حرام نکند. ای حُجر که من گواهی می‌دهم که تو اهل شهادتی.

حُجر موقعی به مسجد رسید که حضرت ضربه خورده بود. حُجر آدم معتقدی است منتها تحلیل به جایی ندارد. همین حُجر است که بعد از صلح امام حسن(ع) به ایشان توهین می‌کند و می‌گوید: ای کاش پیش از این هم تو مرده بودی و هم ما که تو با پذیرش صلح ما را از عدل به ظلم انداختی! در عین اینکه یک شیعه خالص است تحلیل درست و به جایی ندارد. جاننش را هم آخر سر به خاطر حضرت داد. تحلیل او ضعیف بوده است، اگر حُجر ریاست یمنی‌ها را پذیرفته بود اشعث دیگر نمی‌توانست در صفین، وقتی قرآن‌ها به نیزه رفت، و بعدش فتنه خوارج درست شد، کاری کند و جلوی خیلی چیزها گرفته می‌شد. حالا جزئیات

ذکر نشده و چه بسا این خواست امیرالمؤمنین(ع) در ملاء عام بوده و جا نداشته که حضرت تبیین کنند که من کجای کار را دیده‌ام. وقتی او نپذیرفت دیگر حضرت هم نمی‌توانست این را به نوع دیگری اصلاح کند و مقصود اینکه وضعیت این طور بود.

***در مورد سایر یمنی‌ها و قبیله مالک اشتر چطور؟**

نخعی‌ها هم از یمنی‌ها بودند. منتها معیارها عوض شده بود، و اشعث برندگی‌اش بیش از مالک است. موقعی که قرآن‌ها به نیزه زده شد اشعث این فتنه را به پا کرد که باید جنگ متوقف شود، مالک این را نمی‌خواست ولی کاربرد او را ندارد. مردم اشعث را بیشتر اطاعت می‌کنند و قبول دارند تا مالک. مالک حتی سخنانش هم ذکر شده که چگونه آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد و سرزنش می‌کند اما در جواب می‌گویند تو فقط به جنگ و خونریزی فکر می‌کنی و اشعث درست می‌گوید، حتی وقتی امیرالمؤمنین(ع) می‌خواست مالک را به عنوان حکم بفرستد، گفتند از خودتان است! معاویه جلوتر عمروعاص را انتخاب کرده بود تا تمام حیل‌هایش را به نفع معاویه به کار گیرد اما حضرت که اول از همه ابن عباس را انتخاب می‌کند یاران خودش گفتند ابن عباس پسرعموی توست و طرف تو را می‌گیرد! ما کسی را می‌خواهیم که دیدگاهش نسبت به تو و معاویه یکسان باشد! ببینید چقدر حضرت، زجر می‌کشد! بعد حضرت گفت مالک اشتر که از خود شماست و یمنی هم هست حکم باشد. گفتند او را هم نمی‌خواهیم چون مالک فقط به خون و خونریزی فکر می‌کند. در عوض گفتند ابوموسی اشعری حکم باشد که از قبل به ما گفته بود که در این فتنه‌ها وارد نشوید و ما به او گوش ندادیم. حالا ابوموسی هم آنجا نیست. حضرت فرمود: ابوموسی دشمن من است، شما می‌خواهید او را به عنوان نماینده من بفرستید؟ همانجا حضرت اعلام برائت کرد که خداوند من از اینها و اعمالشان بی‌زاری می‌جویم و آن جمله معروف «لا رأی لمن لایطاع» را اینجا فرمودند. کسی که اطاعت نشود هیچ رأیی ندارد و هیچ کاری هم نمی‌تواند بکند، آنها خودشان بریدند و دوختند و آن قضایا پیش آمد.

***در بعضی نقل‌های تاریخی هم گویا ذکر شده که بعد از اینکه امام حسین(ع) از کوفه ناامید شدند و مطمئن شدند که در کوفه پشتیبانی ندارند حتی این پیشنهاد را مطرح کردند که بروند به سرحدات، اما حتی این هم پذیرفته نشد و کار را به جنگ و کشتار کشیده شد؟ به نظر شما این قولها درست است؟**

نه! این دروغ است. عمر سعد از خودش چنین چیزی را اضافه کرد. عمر سعد به عبیدالله نامه نوشت، چون می‌خواست تا آنجایی که می‌تواند از جنگ با امام بگریزد، اما در گرو حکومت ری بود، عبیدالله هم نوشت که اگر تو حاضر نیستی شمر فرمانده است و به شمر هم گفت: برو و اگر دیدی کوتاهی می‌کند گردنش را بزن و خودت فرمانده لشکر شو. بعد از مذاکره‌ای که عمر سعد با امام حسین(ع) دارد در نامه‌ای به عبیدالله می‌نویسد که حسین[ع] می‌گوید مردم کوفه او را دعوت کرده بودند و برای همین آمده است و حالا که کوفیان نمی‌خواهند حاضر است برگردد به مدینه یا برود به سرحدات، یا برود به شام و دست در دست یزید بگذارد. از خودش اینها را اضافه کرد که عقبه بن سمعان، غلام رباب که از واقعه کربلا زنده مانده است می‌گوید من آنجا بودم و امام حسین(ع) هرگز این را نگفت که به سوی سرحدات شام برود و دست در دست یزید بگذارد.

عمرسعد برای اینکه بتواند قضیه را جمع کند از خودش این را جعل کرد و حتی توانست روی عبدالله تأثیر بگذارد. عبیدالله وقتی این نامه را خواند کمی تأمل کرد و تحت تأثیر قرار گرفت. منتها شمر لعین آنجا کنار عبیدالله بود و گفت: این اگر درست هم باشد، حسین(ع) حالا که در چنگ تو فرو رفته ناچار دارد این حرف را می‌زند، همین جا تا در چنگ توست یا بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد او را بکش، که اگر تو رهایش کنی دیگر بر او دست پیدا نخواهی کرد و حریفش نیستی. درست هم گرفته بود، و عبیدالله هم در جواب گفت: حرف درست همین است که تو گفتی و لذا به عمر سعد نامه نوشت که ما تو را نفرستادیم که برای ما راهکار پیدا کنی، دستور را باید اجرا کنی و اگر نمی‌پذیری کنار برو و شمر فرماندهی را قبول می‌کند. اصلاً در تاریخ ذکر شده که عمر سعد آن پیشنهاد را از خودش وارد کرد که جلوی جنگ را بگیرد و خودش را معاف کند از جنگیدن با امام و آلوده شدن دستش به خون امام حسین(ع).

***دشمنان امام حسین(ع) با اینکه می‌دانستند امام حسین(ع) فرزند پیامبر(ص) است اما چرا در شهادت ایشان اینقدر خشونت به خرج دادند؟ حتی بدرفتاری با زنان و بچه‌ها را شاید در عصر جاهلی هم رعایت می‌کردند، یا مثلاً سر بر نیزه کردن که در تاریخ اسلام وجود نداشته اما در کربلا اتفاق می‌افتد، حتی می‌توان نسبت به خشونت که بعد از کربلا در حمله اموی‌ها به مدینه اتفاق می‌افتد سؤال پرسید، که این خشونت از کجا می‌آید؟**

این خشونت را یک مقدار باید رویش فکر بکنم و تا به حال به این صورت من فکر نکرده‌ام. حتی در جنگ‌هایی که در زمان خلیفه دوم داریم، حتی در زمان معاویه، حتی بعد از واقعه کربلا، چون فتوحات همینطور ادامه داشت، با کفار و مشرکین هیچ‌گاه اینطور عمل نکردند که با اهل بیت پیامبر کردند. این خیلی عجیب است. این سختگیری و خشونت که رخ داد را حتی با مشرکان و کافران نکردند.

قبل از کربلا ما فقط قضیه عمرو بن حمق خزاعی(رضوان الله علیه) را داریم که از شیعیان پاک امیرالمؤمنین(ع) بود و همراه با حُجر قیام کرده بود. حُجر خودش را معرفی کرده بود که جلوی کشتار بیگناهان گرفته شود اما عمرو فرار کرد. خدمتی به پیامبر(ص) انجام داده بود و پیامبر به خدا عرضه داشت که خدایا! جوانی را از او بگیر. هشتاد سال سن داشت اما یک موی سپید در سر و صورت او نبود. او با رفاعه بن شداد فرار کرد و در اطراف موصل در غاری پناه گرفت. همسرش را گرفتند تا او خودش را تسلیم کند تا آن موقع سابقه نداشت که زنی را به گناه همسرش بگیرند و به زندان بیا فکنند. ماری، عمرو بن حمق را در آن غاری که بود گزید، رو به مرگ بود و جایشان هم شناسایی شد، به رفاعه گفت که من عمرم رو به پایان است و از پیغمبرم شنیده بودم که مرگ من چگونه فرا می‌رسد، به او گفت که تو برو. به او که رسیدند نیمه جان بود، سرش را بریدند و به نیزه زدند. اول سری که در اسلام به نیزه رفت سر این مرد بزرگوار بود، آوردند در شام جلوی معاویه در دامن همسرش

انداختند که او هم معاویه را نفرین کرد. منتها به غیر از این سابقه‌ای نداشت، حتی مشرکان و کفار را هم که در جنگ شکست می‌دادند سرها را نمی‌بریدند که به نیزه بزنند.

می‌دانید که عصر تاسوعا دشمنان شروع به حمله کردند و امام حسین(ع) فرمود فرصت دهید. عمر سعد تا آنجایی که می‌خواست جلوی جنگ را بگیرد تلاش می‌کرد خودش را از این قضیه بازدارد، اما به قول ما وقتی دید آب از سر گذشته است حتی وقتی امام حسین(ع) از طریق حضرت عباس(ع) درخواست مهلت تا فردای آن روز کرد، حاضر نبود فرصت دهد! عمرو بن حجاج یا غیث بن اشعث گفتند سبحان الله! اگر دشمن مقابل ما کفار ترک و دیلم بودند و از ما چنین درخواستی می‌کردند ما می‌پذیرفتیم، در حالیکه اینها فرزندان رسول خدا(ص) هستند، چطور چنین چیزی ممکن است؟! یعنی با کفار این طور عمل نمی‌کردند که با اهل بیت پیامبر(ص) عمل کردند که در نهایت عمر سعد شرمنده شد و گفت باشد، امشب را به آنها مهلت می‌دهیم.

در بحثهایی که قبلا کردم این طور نتیجه گرفته بودم که وقتی این زاویه از زمان پیامبر(ص) گسترش پیدا کرد و ولایت کنار زده شد اینها به قهقرایی رفتند که از زمان جاهلیت هم بدتر شد. منتها به این نکته توجه نداشتم که اینها با اهل بیت پیامبر(ص) این کار را کردند که حتی با کفار و مشرکین این کار را نمی‌کردند. فکر می‌کنم این سیاست شبیه سیاست امروز اسرائیل است که می‌خواهد با یک قلع و قمع و کشتار وسیع، رعب و وحشتی ایجاد شود که نفس‌ها در سینه‌ها حبس شود و کسی جرأت کاری نکند. و الا مدینه حرم بود که در آن، چنان قتل عامی راه انداختند، البته بنده جنایت حره را مکافات عمل خود مردم مدینه می‌دانم که در یاری امام حسین(ع) کوتاهی کردند و لذا بنده اصلا اصطلاح «شهدای حره» را به کار نمی‌برم و موافق نیستم که زائرین را می‌برند در بقیع و می‌گویند اینجا قبر «شهدای حره» است، مگر هر کس را که یزید کشت، شهید است؟! این سزای عملشان بود که در نتیجه عدم یاری امام حسین(ع) سرشان آمد.

به هر حال، بحث خشونت است و تصور من این است که اینها برای ایجاد رعب و وحشت این کار را می‌کردند، یعنی اینها از قیام داخلی می‌ترسیدند نه از تهاجم خارجی. با تهاجم خارجی این طور سخت برخورد نمی‌کردند ولی داخل را می‌خواستند سبیت نشان دهند.

بنده جنایت حره را مکافات عمل خود مردم مدینه می‌دانم که در یاری امام حسین(ع) کوتاهی کردند و لذا بنده اصلا اصطلاح «شهدای حره» را به کار نمی‌برم و موافق نیستم که زائرین را می‌برند در بقیع و می‌گویند اینجا قبر «شهدای حره» است، مگر هر کس را که یزید کشت، شهید است؟! این سزای عملشان بود که در نتیجه عدم یاری امام حسین(ع) سرشان آمد. می‌دانید در شام که اسرا را که آوردند گفته می‌شد که اینها خارجی هستند، مردم شاید تصور می‌کنند منظور این است که اینها از کشور دیگری آمده‌اند و غریبه و خارجی هستند، اما خارجی به معنای خوارج و خروج کننده بر ضد حکومت است، یعنی چون خلیفه را «خلیفه الله» می‌دانند و کسی هم که در برابر جانشین خدا در روی زمین بایستد یعنی خروج کرده و باید سرکوب شود و او را کشت و زن و بچه اش را به اسارت برد و این مجوز را برای نهایت سختگیری داریم و اینطور جا انداخته بودند.

***آنها نسبت به حضرت علی(ع) کینه داشتند. در نقل‌ها آمده که برای بار آخر که یاران امام حسین(ع) حمله کردند و به آب رسیدند به آن‌ها گفتند می‌توانید همین جا آب بخورید، اما برای حسین(ع) نمی‌توانید بپرید!**

بله! عمرو بن حجاج بوده که باید بر روی این کارها تحقیق شود. عمرو بن حجاج آخرین نامه به امام حسین(ع) را نوشته بود و پدرزن «هانی» هم هست. نه تنها به امام حسین(ع) و مسلم خیانت کرد، حتی به هانی هم خیانت کرد. او قبيله مراد را برد و دارالعماره را محاصره کردند و گفتند شنیده‌ایم که هانی اینجا کشته شده، که شریح قاضی آمد و شهادت داد که چنین اتفاقی نیفتاده است تا آنها بروند. عمرو بن حجاج تا اینجا برای مقابله با عبیدالله آمده اما بعد همه چیز را زیر پا می‌گذارد و می‌آید در کربلا، شریعه را هم او فرماندهی می‌کند و این کلامی هم که می‌گوئید حرف اوست، که خطاب به نافع بن هلال گفت: تو اگر آب می‌خواهی گوارای وجودت، آب را بخورید، ولی نمی‌گذاریم برای حسین[ع] ببرید، که همین باعث درگیری شد.

***اوج این رنگ عوض کردن و بوقلمون صفتی را در «شبث» می‌بینیم که این هم جای ریشه یابی دارد که علت این همه تغییر موضع‌های ناگهانی در فاصله اندک چیست؟**

عامل اساسی این بدبختی‌ها، همان نکته‌ای است که امام حسین(ع) در روز عاشورا فرمودند. وقتی حضرت می‌خواهند سخن بگویند اینها هو و جنجال می‌کنند و نمی‌گذارند حرف امام به گوش‌ها برسد، حضرت می‌فرمایند: وای بر شما! حداقل گوش دهید، عجله نکنید در کشتن من، اگر حرف من را نپسندیدید آن موقع به قتل من اقدام کنید. اما باز هم سر و صدا می‌کنند، و بعد حضرت می‌فرماید علت اینکه نمی‌خواهید سخن حق را بشنوید اثرات آن لقمه‌های حرام و «عطایا» است، عطایا همان برداشت‌های از بیت المال بود که انجام می‌دادند، یعنی پول‌های نامشروعی که از بیت المال به شما داده می‌شود و لقمه‌های حرامی که در شکم‌هایتان انباشته شده باعث شده این طوری شوید. خیلی‌ها نمی‌دانند که «عطایا» چیست، حالا یا مطالعه نکردند یا متوجه نیستند که منظور از عطایا چیست، عطایا همان حقوقی بود که از بیت المال به افراد داده می‌شد، منتها از زمان عمر در آن تبعیض روا داشته شد و امیرالمؤمنین(ع) این تبعیض‌ها را برداشته بودند و بعد از صلح امام حسن(ع) این تبعیض‌ها به اوج رسید.

***با تشکر از اینکه فرصت ارزشمندتان را در اختیار ما قرار دادید.**